هولوکاست بهانه ای برای تأسیس اسرائیل

نشریه " بارنزریویو " (Barnes Reviwe) مصاحبه‌ای مفصل با " کارلو ماتوگنو " (Carlo Mattogno)، محقق و تاریخ‌نگار ایتالیایی، انجام داده و نظرات وی را در مورد جنبه‌های مختلف افسانه هولوکاست جویا شده است.

به گزارش " بارنزریویو " کارلو ماتوگنو در سال 1951 در شهر اورویتو (Orvieto) ایتالیا دیده به جهان گشود. وی تحصیلاتی گسترده و تخصصی در رشته‌هایی متنوع، از ادبیات کلاسیک گرفته تا علوم نظامی، دارد. وی پس از اتمام تحصیلات در حوزه زبان‌های یونانی و لاتین به تحصیل فلسفه و همچنین مطالعات مذهبی و شرق‌شناسی در دانشگاه پرداخت. وی هم‌اکنون یک زبان‌شناس خبره، محقق و متخصص روش تحلیل متنی است. ماتوگنو از سال 1979 تصمیم گرفت که به تحقیق در حوزه تاریخ بپردازد. وی کتاب‌ها و مطالب زیادی در اروپا و آمریکا منتشر کرده است.

گزارش حاضر با اشاره به عدم امکان بررسی بی‌طرفانه و علمی هولوکاست ادامه می‌یابد: کارلو ماتوگنو که به ندرت مصاحبه انجام می‌دهد مکتب تاریخی حقیقی (Revisionism) را روشی از تاریخ‌نگاری می‌داند که توسط همه تاریخ‌نگارها در تمام شاخه‌های تاریخ به کار می‌رود، البته با یک استثنا که عبارت است از "هولوکاست " یهودی در جنگ جهانی دوم. این روش‌شناسی ما را به انکار وجود "اتاق‌های گاز اعدام " رهنمون خواهد کرد. تاریخ این بخش از جنگ جهانی دوم بر اساس اسناد و مدارکی استوار گشته که هیچگاه در معرض انتقاد جدی قرار نگرفته‌اند. صدها تاریخ‌نگار "نابودی‌گرا " که خود را با مطالعه "هولوکاست " مشغول کرده‌اند، از روش‌شناسی تاریخی علمی پرهیز کرده‌اند.

"ژان کلود پرساک " (Jean-Claude Pressac)، بزرگترین تاریخ‌نگار رسمی اردوگاه آشویتس، تاریخ‌نگاری قبلی را چنین توصیف کرده بود: "تاریخی که بخش اعظمی از آن بر اساس شهادت‌ها استوار است؛ تاریخی که مطابق خواسته‌های آن زمان بنیان نهاده شده؛ تاریخی که برای تناسب با یک حقیقت دلبخواهی و استبدادی تحریف شده. تاریخی که در آن اندکی نیز اسناد آلمانی پراکنده شده البته اسنادی که نه اعتبار چندانی دارند و نه هیچ ارتباطی با یکدیگر. " ماتوگنو نیز با جملات بالا موافق است.

در ادامه گزارش حاضر به مصاحبه کارلو ماتوگنو می‌پردازیم:

بارنزریویو: آقای ماتوگنو آیا شما همیشه به تاریخ علاقه‌مند بودید؟ به چه دلیل تصمیم گرفتید در مورد موضوع "هولوکاست " فعالیت کنید؟ چه چیز علاقه شما را برنگیخت؟ از چه زمانی تصمیم گرفتید که از منظر مکتب تاریخ حقیقی بدین موضوع بپردازید؟ می‌توانید در مورد کتاب‌ها و مقاله‌های‌تان اطلاعاتی به ما بدهید؟

ماتوگنو: با توجه به تحصیلاتی که در حوزه علوم انسانی داشتم عمده توجه من معطوف به فلسفه، الهیات و مطالعه متون مقدس بود، البته بعضی وقت‌ها به مطالعه تاریخ نیز می‌پرداختم. در اواخر دهه 1970 با ترجمه ایتالیایی دو اثر از "پل رازینیر " (Paul Rassinier)، بنیانگذار مکتب تاریخ حقیقی، مواجه شدم. این کتاب‌ها در سال 1978 به زبان انگلیسی و با عناوین "داستان هولوکاست " و "دروغ‌های اولیسز " توسط انتشارات "مؤسسه بازبینی تاریخی " منتشر شدند. دیدگاه‌های رازینیر برای قواعد منتج از تاریخ‌نگاری "هولوکاست " چالش‌برانگیز شدند. دانش "تاریخ‌نگاران دادگاهی " (اشاره به دادگاه‌های نورمبرگ) بسیار سطحی و ظاهری بودند. این امر مرا واداشت تا به بسط دانشم بپردازم تا بهتر بتوانم تضادهایی که توسط رازینیر مورد اشاره قرار گرفته بودند را مورد ارزیابی قرار دهم.

اولین مطالعاتی که در حوزه هولوکاست داشتم بسیار تأثیرگذار بودند زیرا باعث شدند تمام توجهم معطوف بدین موضوع گردد. در ترجمه ایتالیایی خلاصه کتاب "لئون پولیاکوف " (Léon Poliakov) در کمال تعجب متوجه شدم که تمام جنبه‌های رژیم ناسیونال سوسیالیست با استفاده از اسنادی که توسط نیروهای متفق بدست آمده بودند روشن گشته‌اند، اما وضعیت در مورد "برنامه نابودی یهودیان " به گونه دیگری بود و این موضوع در هاله‌ای از ابهام قرار داشت. به نوشته پولیاکوف: "هیچ سندی باقی نمانده بود و یا شاید اصلا سندی وجود نداشت. "

در مجموع، طرفداران "هولوکاست " تنها به اظهارات شاهدین عینی بسنده می‌کردند. بدین سبب شروع به جمع‌آوری و مطالعه این اسناد کردم. در کتاب‌های پولیاکوف آنچه بیش از همه مرا تحت تأثیر قرار داد شهادت‌های "کورت گرشتاین " (Kurt Gerstein) بود که از آنها برای اثبات وجود اتاق‌های گاز در اردوگاه‌های شرقی یعنی بلزک (Belzec)، سوبیبور (Sobibor) و تربلینکا (Treblinka) استفاده شده بود. در سال 1985، بعد از شش سال تحقیق در باب این موضوع اولین کتاب خود را که به این شاهد اختصاص داشت به نام "گزارش گرشتاین: کالبدشکافی یک دروغ " در ایتالیا منتشر کردم.

بارنز ریویو: آیا در همان اوان آغاز تحقیقات به نکته‌ای در مورد افسانه هولوکاست برخورد کردید که به نظرتان وقوع آن را امکان‌ناپذیر سازد و یا نقطه ضعیفی باشد که از آن به نظریه‌های هولوکاستی حمله نمایید؟

ماتوگنو: از همان ابتدا متوجه شدم که مسأله "شاهدین عینی " دارای دو جنبه بود: شاهدینی که شهادت‌های دروغ داده بودند و "تاریخ‌نگاران دادگاهی " که سعی کرده بودند با حذف و یا تحریف بخشی از این شهادت‌ها دروغ‌های موجود در آنها را موجه و معتبر جلوه دهند.

برای مثال، پولیاکوف برای راست جلوه دادن شهادت گرشتاین مساحت اتاق‌های گاز ادعایی در اردوگاه بلزک را که قرار بود 700 الی 800 نفر در آنها جای بگیرند را به جای 25 مترمربع 93 مترمربع نوشته بود. وی در سال 1964 و طی مقاله‌ای که به پرونده گرشتاین اختصاص داشت همین سندسازی را تکرار کرد اما یادش رفته بود که ارقام دیگر را نیز عوض کند. وی در محاسبات تخیلی‌اش حجم فضای اتاق را 45 کوبیک متر اعلام داشته بود اما نمی‌دانست که با این احتساب (و اینکه مساحت را 93 متر مربع نوشته) ارتفاع اتاق‌های گاز بالغ بر 48 سانتی‌متر خواهد بود و این امر غیر ممکن است. البته مگر اینکه از این اتاق‌ها برای اعدام کوتوله‌ها استفاده شده باشد.

"جرالد رایتلینگر " (Gerald Reitlinger) در کتابی به نام "راه‌حل نهایی " (دومین کتابی که در حوزه هولوکاست خواندم) تاریخ اتاق‌های گاز ادعایی آشویتس را بازسازی کرده و بخش‌هایی از شهادت‌ها را نیز به دلخواه خود گلچین کرده و البته هنگامی که آنها را به صورت جداگانه بررسی می‌کنیم متوجه تضاد و غیرقابل اعتماد بودن آنها می‌شویم. اوج سفسطه و مغالطه در مورد هولوکاست را می‌توان در کتاب رائول هیلبرگ (Raul Hilberg) با عنوان "نابودی یهودیان اروپا " مشاهده کرد. در سال 2008 نیز به افشاگری در مورد این کتاب پرداختم.

در ابتدای این کتاب مجموعه‌ای نسبتا کوچک از اسناد (تقریبا هزار مدرک و سند) وجود دارد که من بیشتر بر مطالعه آنها متمرکز شدم. بعد از اینکه ژان کلود پرساک دو کتاب با موضوع هولوکاست منتشر نمود (آشویتس: تکنیک و اجرا، 1989؛ و کوره های آشویتس، 1993) بالاخص پس از 1995، یعنی سالی که برای اولین بار توانستم به آرشیو مسکو دسترسی یابم و پس از مطالعه آرشیوهای موجود در کشورهای اروپای شرقی، مجموعه اسناد بسیار معتبر و گسترده‌ای جمع‌آوری نمودم.

تحقیقی جامع و گسترده بر روی کوره‌های اردوگاه آشویتس آغاز نمودم. حاصل این تحقیقات کتابی با عنوان "سوزاندن اجساد در آشویتس: مطالعه‌ای تاریخی و فنی بود ". خلاصه‌ای از این تحقیقات در کتاب "کالبدشکافی هولوکاست " (2003) و "کوره‌های جسدسوزی آشویتس و بیرکناو " (صص. 412-373) منتشر شده بود. در این کتاب 500 صفحه‌ای 600 سند و عکس وجود دارد. البته مانع‌تراشی‌های زیادی بر سر راه انتشار کتاب فوق انجام گرفت. در این کتاب ثابت شده که کوره‌های موجوددر آشویتس-بیرکناو توانایی سوزاندن تعداد زیادی جسد را نداشتند به همین دلیل کشتار دسته‌جمعی یهودیان و یا هر کس دیگری در اتاق‌های گاز نیز امکان‌ناپذیر می‌نمایاند (زیرا ادعا می‌شود که اجساد حاصل در این کوره‌ها تبدیل به خاکستر می‌شدند).

در کتاب دیگری با عنوان "آشویتس: کوره‌هایی در فضای باز " (2005) اثبات نموده‌ام که امکان سوزاندن دسته‌جمعی اجساد در چاله‌های هوای باز وجود نداشته. مسأله دیگر، همانگونه که "رابرت فوریسون " (Robert Faurisson) نیز گفته چنین است که "اگر سوراخی وجود ندارد پس اتاق گازی نیز وجود نخواهد داشت. " در مقاله‌ای مبسوط با ارائه اسناد گسترده بدین مسأله نیز پرداخته‌ام. عنوان فرعی این مقاله چنین بود: "مطالعه فنی سوراخ‌های موجود در سقف مرده‌خانه شماره 1 کوره شماره 2 در اردوگاه بیرکناو و بررسی تزریق گاز زیکلون - بی (Zyklon-B) از آنها ". این مقاله در دسامبر 2004 در نشریه "رویژینیست " (The Revisionist) منتشر شد.

می‌توان ادعا نمود که: "اگر کوره‌های جسدسوزی دسته‌جمعی وجود نداشته‌اند پس هیچ کشتاری نیز با استفاده از گاز صورت نگرفته. " با توجه به نقشی اساسی که نتیجه فوق در هولوکاست آشویتس ایفاء می‌کند، می‌تواند بر کل ماجرای "هولوکاست " نیز تأثیری عمیق بر جای گذارد.

بارنزریویو: در حین مطالعات خود با چه نکات تعجب‌برانگیزی مواجه شدید؟

ماتوگنو: بزرگترین رویداد شگرفی که تجربه کردم مشاهده آرشیو دفاتر ثبت روزانه آشویتس بود که در مسکو نگهداری می‌شد. این دفاتر بالغ بر 88000 صفحه بودند و در آنها همه چیز، حتی مسائل بی‌اهمیت روزمره نیز، ثبت شده بودند اما هیچ اثری از ساخت و به کار گیری اتاق‌های گاز نبود. موضوعاتی که در کتاب "رابرت ژان وان پلت " (Robert Jan van Pelt) با عنوان "پرونده آشویتس: اسناد محاکمه ایروینگ " (2002) مطرح گردیده بودند در حقیقت دارای هیچ اعتباری نیستند.

"آثار جنایی " مورد ادعا چیزی نبودند جز پروژه‌های عادی که هیچ چیز مشکوکی در آنها وجود نداشت و اغلب برای برطرف کردن نیازهای وقت ایجاد شده و در طول زمان و در حین ایجاد کوره‌های سوزاندن اجساد پدید آمده بودند. در اویل سال 1943 و پس از اینکه "تمهیدات ویژه برای بهبود تأسیسات بهداشتی " اردوگاه بیرکناو که کوره‌ها را نیز شامل می‌شد، اتخاذ گردیدند این آثار نیز از مجموعه اسناد بایگانی شده کامل حذف گردیدند.

به همین دلیل است که بین مارس 1943 تا اکتبر 1944، که ادعا می‌شود کوره‌های جسدسوزی نقش ادعایی خود را در نابودی اجساد انجام می‌دادند، دیگر شاهد هیچ نوع "آثار جنایی " نیستیم. در کتابی 700 صفحه‌ای با عنوان "اتاق‌های گاز آشویتس " که در ایتالیا منتشر خواهد شد دیدگاه‌های ژان کلود پرساک و رابرت ژان ون پلت (Robert Jan van Pelt) را در مورد اردوگاه آشویتس مورد نقد و بررسی قرار داده‌ام.

آرشیو دفاتر آشویتس نشان می‌دهد که در کمال تعجب آلمانی‌ها تلاش‌هایی در جهت مخالف نابودی یهودی‌ها انجام می‌دادند. برای مثال طبق این اسناد بیمارستانی در یکی از تأسیسات اردوگاه بیرکناو برای مداوای زندانیان تأسیس شده بود.

بارنزریویو: چرا در کتاب اخیر بر موضوع اولین اعدام با گاز در آشویتس تمرکز کرده‌اید؟ این مورد با داستان‌های بعدی در مورد اتاق‌های گاز چه تفاوتی دارد؟ و چقدر زمان صرف کردید تا اسناد و مدارک

لازم برای کتاب خود را بدست آورید؟

ماتوگنو: باید بگویم که کتاب "آشویتس: اولین اتاق گاز – شایعه و واقعیت " یکی از سه کتاب اخیری بود که توسط "گرمار رودلف " (Germar Rudolf) به زبان انگلیسی و قبل از دستگیری‌اش منتشر شد. از آن زمان تاکنون مطالب زیاد دیگری در حوزه تاریخ حقیقی به رشته تحریر درآورده‌ام.

در انتخاب موضوع از همان ابتدا فهمیدم که مطالعه ارگانیک تاریخ اتاق‌های گاز ادعایی آشویتس از اهمیت زیادی برخوردار است. بنابراین یک برنامه تحقیقی تدوین کردم که در سالیان بعد نیز از آن تبعیت نمودم. مطالعه ارگانیک یعنی بررسی چگونگی پیدایش داستان، اینکه چگونه این داستان در پایان دهه 1941 به عنوان نوعی تبلیغات خام متولد شد و در طی سالیان بعدی از لایه‌های متنوعی عبور کرد تا تبدیل به آن چیزی شد که هم‌اکنون شاهدش هستیم.

در همین چهار چوب "اولین قتل با گاز " مطرح می‌شود. بر اساس تاریخ‌نگاری هولوکاستی این نقطه سرآغاز کشتارهای جمعی با گاز است که بعدها به "اتاق‌های گاز " جنایت‌آمیز بیرکناو می‌رسد و سپس از مراحل میانی "اتاق‌های گاز " در کوره‌آدم‌سوزی شماره 1 استملیجر (Stammlager) گذشته و به "مخزن‌های " ادعایی بیرکناو می‌رسد.

بر اساس این دیدگاه، در این مکان اتاق‌های گاز آدم‌کشی متولد شدند و برای اولین بار از گاز زیکلون-بی برای کشتن ساکنین آشویتس استفاده شد. در این واقعه (اولین قتل با گاز) نمونه اولیه به اصطلاح "گزینش " بیماران زندان‌های صحرایی برای اعزام به "اتاق‌های گاز " شکل می‌گیرد.

از زمان آغاز همین مراحل اولیه تاریخ هولوکاست است که می‌بینیم داستان "اتاق‌های گاز " با ترتیب زمانی مشخص و به صورت پیوسته و متوالی مطرح می‌گردند. بنابراین قبل از پرداختن به مسأله "اتاق‌های گاز " در کوره‌های سوزاندن اجساد در بیرکناو باید آنها را به دقت مورد بررسی قرار می‌دادم.

در دو تحقیق دیگر با عناوین "آشویتس: کوره شماره 1 و اتاق‌های گاز ادعایی " (2005) و "مخازن آشویتس: تبلیغات سیاه علیه تاریخ " (2004) درباره دو مرحله دیگر تحقیق کردم. نتیجه حاصل از این مطالعات بدین‌گونه است که در این سه مرحله ابتدایی در تاریخ اتاق‌های گاز آشویتس، نه تنها هیچ مدرکی وجود ندارد بلکه حتی با یک "اثر جنایت " نیز مواجه نمی‌شویم. ادعاهای مربوطه تنها بر اساس مدارک نامعتبر و متضاد مطرح شده‌اند و با مدارک موجود در تضاد هستند.

نقدی که بر ادعاهای وجود "اتاق‌های گاز " در آشویتس نگاشته‌ام تقریبا بالغ بر 1500 صفحه شده است.

آثار دیگر من که مکمل این نقادی‌ها هستند عبارتند از: کتاب "کوره‌های آشویتس " که قبلا مورد اشاره قرار گرفت؛ مقاله "مرده‌خانه کوره‌های جسدسوزی اردوگاه در پرتو اسناد " (نشریه "رویژینیست " آگوست 2004)؛ کتاب "رفتار ویژه در آشویتس: منشأ و معنای این واژه " (2004)؛ کتاب "اداره ساخت و ساز مرکزی پلیس اس‌اس در آشویتس " (2005). از دیگر مواردی که شاهدی بر این نقدها هستند می‌توان به مطالعه دیگری در حوزه بهداشت و "گزینش " زندانی‌ها برای ثبت‌نام در آشویتس و هم‌چنین مجموعه مقالات در مورد جنبه‌های مهم تاریخ آشویتس اشاره کرد. در این حوزه مجموعا 3500 صفحه مطلب منتشر کرده‌ام.

کتاب " آشویتس: اولین اتاق گاز – شایعه و واقعیت " نسخه ویرایش شده تحقیقی بود که در سال 1989 به "نهمین کنفرانس بین‌المللی تاریخ‌نگاری حقیقی " ارائه کردم. این تحقیق در همان سال در نشریه "هیستوریکال‌ریویو " (Journal of Historical Review) با عنوان "اولین اتاق گاز آشویتس: پیدایش یک افسانه " منتشر شد. متن ایتالیایی کتاب که در سال 1992 منتشر شد در سال 191 آماده چاپ شده بود اما در همان زمان بر روی موضوعات مختلف دیگری نیز کار می‌کردم. در نتیجه آماده شدن و تهیه مدارک و اسناد برای این کتاب کمتر از یک سال طول کشید و چندین ماه هم صرف ویرایش‌هایی شد که در متن انگلیسی اعمال شدند.

بارنزریویو: می‌توانید به طور خلاصه اشکالات وارده بر داستان‌های رسمی در مورد اولین اتاق‌های گاز در اردوگاه آشویتس را توضیح دهید؟

ماتوگنو: مهمترین ایراد وارده اینجاست که تمام تاریخ "اولین اتاق‌های گاز " تنها بر شهادت‌های نامعتبر و متضاد استوار است. مواردی چون: مکان، تاریخ، آماده‌سازی‌ها، مجری‌ان اعدام با گاز، تکنیک‌ها، طول زمان جان دادن قربانی‌ها، تعداد و هویت قربانی‌ها، کسانی که اجساد را تخلیه می‌کردند، زمان آغاز و طول مدت تخلیه و تعداد اجساد. تنها نقطه‌ای که شهادت‌ها در آن با یکدیگر تطابق دارند "رنگ آبی " اجساد بود که این هم نادرست است.

اسناد موجود نشان می‌دهند که اسیران جنگی ارتش شوروی – که ادعا می‌شود جزو قربانیان اولین اتاق‌های گاز بودند – یک ماه بعد یعنی در اوایل اکتبر 1941 به آشویتس رسیدند، در حالیکه اعدام با گاز بین 3 تا 5 سپتامبر آغاز شده بود. این امر در تضاد با ادعای مرگ این قربانی‌ها در میان زندانیان ثبت‌نام شده است.

زمانی که ما در نشریه "بارنزریویو " به یک مطلب متناقض در داستان‌های هولوکاست برمی‌خوریم و تحقیقات‌مان را در آن حوزه آغاز می‌نماییم، احساس می‌کنیم که باید این اطلاعات را به دیگر همشهری‌های آمریکایی‌مان نیز ارائه کنیم. در آن لحظه از روی سادگی چنین می‌پنداریم که آنها نیز به همان اندازه ما علاقه‌مند به موضوع خواهند بود. اما با گذر زمان متوجه شدیم که هرکسی به اندازه ما بدین اطلاعات علاقه‌مند نیست. در حقیقت بسیاری اطلاعات ارائه شده را فورا رد می‌کنند. آیا شما نیز در ایتالیا با همین واکنش روبرو می‌شوید؟ هنگامی که اولین مقاله‌هایتان در ارتباط با افسانه کشتارهای دسته‌جمعی در اتاق‌های گاز منتشر شدند با چه عکس‌العملی مواجه شدید؟ در ابتدای کار زمانی که تصمیم گرفتید تحقیقات و دیدگاه‌هایتان را علنی سازید با چه نوع مخالفت‌ها و یا حملاتی مواجه شدید؟

ماتوگنو: در زندگی خصوصی‌ام هیچ‌گاه چنین مسائلی برایم رخ نداده است زیرا در انتخاب دوستان وآشنایانی که در تحقیقاتم دخیل هستند بسیار با احتیاط برخورد می‌کنم. وظیفه خود نمی‌دانم که دیگران را در مورد حسن‌ها و مزایای کارهایم متقاعد کنم اما با کمال میل به آنهایی که واقعا علاقه‌مند هستند توضیحات و بینات خودم را ارائه می‌کنم. واکنش افکار عمومی به نوشته‌های اولیه من توأم با سکوت بود زیرا فعالیت عمومی در این حوزه بسیار محدود بود.

بارنزریویو: ما مطمئن هستیم که به شما نیز برچسب "سامی‌ستیزی " زده شده است. این عبارت چه معنایی برای شما دارد و از اینکه در معرض چنین اتهامی قرار می‌گیرید چه احساسی به شما دست می‌دهد؟

بعد از اینکه نوشته‌های من بالاخص از طریق اینترنت شروع به انتشار کردند حامیان وجود "هولوکاست " مجبور شدند به مقابله با من بپردازند و اتهام "سامی‌ستیزی " مهمترین انتقادی بود که آنها به من وارد می‌کردند. در این معنا، این برچسب ابزاری است تا فرد را به صورت یک موجود شیطانی نشان داده و روش‌شناسی مورد استفاده وی را نیز بی‌اعتبار سازند. چنین ادعا می‌شود که محقق مکتب تاریخ حقیقی "واقعا " یک "سامی‌ستیز " است بنابراین فعالیت‌های وی نیز جنبه تاریخی ندارند بلکه فعالیت‌هایی ایدئولوژیک هستند. واضح است که هدف اولیه این کارها دلسرد کردن دیگران از مطالعه آثار محققین مکتب تاریخ حقیقی است.

در بیرون از ایتالیا با اثری با عنوان "حسابداری که خود را متخصص کوره‌های جسد سوزی معرفی می‌کند " کینه‌توزترین منتقد یعنی "جان سی. زیمرمن " (John C. Zimmerman)، یهودی آمریکایی – را نیز ساکت کردم. مطلب فوق در کتاب "دروغ‌های آشویتس: افسانه‌ها، دروغ‌ها و تعصبات هولوکاستی " (2005) چاپ شده است.

پس از عقب‌نشینی وی منتقدینی وارد عمل شدند که در حوزه‌های گوناگونی فعالیت می‌کردند و من از آنها تعبیر به "کمیته اضطراری زیمرمن " می‌کنم. از این افراد می‌توان به "سرگئی رومانو " (Sergey Romanov) و "روبرتو موهلنکامپ " (Roberto Muehlenkamp) اشاره کرد. به انتقادات سفسطه‌آمیز آنها نیز در کتاب "هولوکاست: آماتورها در اینترنت " (2005) پاسخ دادم. همچنین مقاله دیگری با عنوان "روبرتو موهلنکامپ و تئوری هولوکاست بلزک " در پاسخ به دعاوی موهلنکامپ منتشر نمودم.

بارنزریویو: آیا شاهد حمایت از کارهای‌تان نیز بودید؟ اگر چنین است،از چه جاهایی این حمایت‌ها را دریافت می‌کردید (دانشگاه، طرفداران آزادی بیان، دیگر محققین مکتب تاریخ حقیقی)؟

ماتوگنو: یکی از دوستانم به نام "یورگن گراف " (Juergen Graf)، از اعضای هیأت تحریریه نشریه "بارنزریویو " و محقق مکتب تاریخ حقیقی بیشترین حمایت‌ها را از من به عمل آورد. وی رهبری گروهی از حامیان مالی از کشورهای آلمان، فرانسه و بلژیک را بر عهده داشت که مخارج سفر ما به مسکو و اروپای شرقی برای بررسی آرشیوهای آشویتس و دیگر اردوگاه‌ها را تأمین می‌کردند. اولین سفر ما به مسکو مرهون کمک‌های سخاوتمندانه ناشر ایتالیایی کتاب‌هایم است. خوشبختانه در ایتالیا شاهد آن عصبیتی که در دیگر جاهای اروپا وجود دارد نیستیم. از سال 1995 که وزارت کشور فرانسه انتشار کتاب گراف را ممنوع اعلام کرد گروهی از دانشگاهیان درخواستی برای آزادی مطبوعات و تحقیقات تاریخی ارائه کردند. هم‌اکنون می‌توانیم بر روی تعداد کمی دانشگاهی متبحر و آزموده‌ای حساب کنیم که به صورت مستقیم یا غیر مستقیم از مکتب تاریخ حقیقی دفاع می‌کنند.

بارنزریویو: یقینا از آن زمان که قدم اولتان را گذاردید تا کنون راه درازی پیموده‌اید. آیا اتفاقی افتاده که باعث شود موضع‌تان را مورد بازبینی قرار دهید و یا یافته‌های اولیه‌تان را دچار شک و تردید سازد؟ من این سؤال‌ها را با توجه به آنچه برای "اسقف ویلیامسون " (Bishop Williamson) اتفاق افتاده، می‌پرسم. هم‌چنین اخیرا اظهاراتی منتسب به دیوید ایروینگ (David Irving) را نیز خواندم که در آنها از مواضع اولیه خود تا حدودی عقب‌نشینی کرده بود.

ماتوگنو: من از همان ابتدا سعی داشتم که واقعیت‌ها را به صورت مستند بیان کنم و منبع اسناد مورد استفاده در تحقیقاتم را نیز شخصا وارسی می‌کردم. کسب اسناد جدید نه تنها نظریه‌های قبلی مرا دگرگون نکردند بلکه باعث انسجام بیشتر آنها شدند. در عمل، موضوعاتی را در آثارم بسط و توسعه دادم که قبلا در خلاصه نوشته‌های اولیه‌ام با عنوان "افسانه نابودی یهودی‌ها " مورد اشاره قرار گرفته بودند. مطلب فوق در سال 1988 در نشریه "هیستوریکال‌ریویو " چاپ شده بود.

البته برخی اوقات بعضی خطاهای کوچکی نیز داشته‌ام که آنها را تصحیح کرده‌ام اما هیچ چیز باعث نشده که مواضعم را به مانند ایروینگ تا این حد تغییر دهم. البته من با انتقادات تندی که برخی محققین مکتب تاریخ حقیقی به ایروینگ وارد می‌کنند نیز موافق نیستم. مکتب تاریخ حقیقی یک مذهب یا یک عقیده جزمی نیست (برعکس هولوکاست)، بنابراین نمی‌توان هیچگونه ارتدادی در آن متصور شد. اما یک تاریخ‌نگار باید برای آنچه اعتقاد دارد سند و مدرک ارائه کند و من فکر می‌کنم این ضعف در موضع جدید ایروینگ مشهود است.

کاملا مشخص است که وی نحوه عملکرد اردوگاه‌های شرقی یعنی بلزک (Belzec)، سوبیبور (Sobibor) و تربلینکا (Treblinka) را بر اساس یک پیام رادیویی آلمانی متعلق به تاریخ 11 ژانویه 1943، سنجیده است. پیام رادیویی فوق که توسط نیروهای انگلیسی رمزگشایی شده بود در سال 2001 به عرصه تاریخ معرفی شد. در این پیام تعداد یهودیانی که به این سه اردوگاه و همچنین اردوگاه لوبلین (Lublin) وارد می‌شوند بالغ بر 1274166 نفر اعلام می‌شود. در این پیام سخن از "ورود زندانیان جدید " می‌شود نه آنگونه که ایروینگ می‌پندارد "اجساد مردگان ". اما همین رقم در همین زمینه (انتقال یهودیان از استان‌های شرقی در روسیه شرقی) در گزارش کورهر (Korherr) به تاریخ 28 آوریل 1943 نیز مطرح می‌شود. در اینجا این سؤال پدید می‌آید که چرا ایروینگ به این سند اصیل آلمانی که به مدت چندین دهه قابل دسترسی بوده بی‌تفاوت می‌ماند اما پس از مواجهه با یک پیام رمزگشایی شده توسط انگلیسی‌ها نظراتش را عوض می‌کند.

بارنزریویو: نظر شما در مورد میزان موفقیت مکتب تاریخ حقیقی در تحلیل ادعاهای هولوکاستی چیست؟ شما به عنوان یک محقق مجرب و یک رزمنده واقعی جبهه حقیقت در مورد هولوکاست، چه پیشنهاد و یا توصیه‌ای به محققین مکتب تاریخ حقیقی بالاخص به افراد تازه‌کار دارید؟

اگر بخواهیم در مورد بدنه تاریخ‌نگاری هولوکاست نظر دهیم باید بگویم که تأثیر مکتب تاریخ حقیقی بر آن، همانگونه که رابرت فوریسون در کنفرانس تهران (2006) گفت، ضعیف و حاشیه‌ای بوده و بر هسته اصلی آن هیچ تأثیری نگذارده است. البته این مسأله به خاطر کمبود برش و حدت مکتب تاریخ حقیقی نیست بلکه حقیقت اینست که ماهیت و کالبد هولوکاست از ایدئولوژی تشکیل شده و دارای روحی مذهبی است.

هولوکاست تأسیس رژیم اسرائیل را به لحاظ سیاسی توجیه می‌کند، به جامعه یهودیان مصونیت بخشیده و منتقدین آنها را، با تهدید برچسب "سامی‌ستیزی "، وادار به سکوت می‌کند. اعتقاد به هولوکاست امروزه جزوی از اصول اخلاقی جوامع غربی، از واتیکان گرفته تا آمریکا، شده است. هولوکاست به عنوان بدنه‌ای ایدئولوژیک از اهمیتی اساسی برای صهیونیسم برخوردار است. آنها هولوکاست را از هرگونه انتقاد و حمله تاریخ‌نگارانه دور نگه می‌دارند زیرا اصلاح تاریخ هولوکاست باعث نابودی رژیم صهیونیستی اسرائیل خواهد شد. محققین مکتب تاریخ حقیقی "سامی‌ستیز " خوانده می‌شوند که به معنای "یهودستیز " است (هیچ فرقی هم نمی‌کند که عرب‌ها و برخی قومیت‌های دیگر غیریهودی نیز سامی هستند) زیرا تحقیقات آنها بنیان‌های ایدئولوژیکی صهیونیسم را نابود می‌کند، و زیرا اسرائیل وانمود می‌کند که نماینده تمام یهودیان جهان است اگرچه برخی یهودی‌ها حتی در داخل خود اسرائیل با صهیونیسم مخالفت می‌کنند.

بارنزریویو: در پایان می‌خواهیم از جانب همه آنهایی که مقالات شما را خوانده‌اند به خاطر کمک‌های ارزشمندتان به حقیقت و تحقیقات تاریخی و هم‌چنین عدالت از شما تشکر و قدردانی نماییم. آخرین سؤال ما اینست که با توجه به آنچه در زندگیتان رخ داده آیا دوست دارید که در حوزه نشر دانشی که از طریق تحقیقات‌تان بدست آورده‌اید جور دیگری عمل کرده بودید؟ و هم‌چنین به نظر شما تلاش‌های جهانی محققین مکتب تاریخ حقیقی برای افشای ادعاهای نادرست "شاهدین عینی " و "بازمانده‌ها " در چه جهتی خواهد بود؟

ماتوگنو: من همیشه تحقیقات و انتشار نتایج آنها را به دقت تحت نظر داشته‌ام، اما هیچ‌گاه شخصا در انتشار این این یافته‌ها دخالتی نداشته‌ام. بخاطر همین و البته یکسری مسائل دیگر هیچگاه فعالیت‌های شخصی‌ام (دیدارها، کنفرانس‌ها، مباحثات و غیره) را منتشر نکرده‌ام و هم‌چنین مگر در برخی مواقع نادر مصاحبه نیز انجام نمی‌دهم. علاوه بر این امروزه اینترنت به عنوان نوعی ابزار ارتباطاتی مطرح شده که مطالب مکتب تاریخ حقیقی می‌توانند از طریق آن به سرعت منتشر شوند. این امر فرصت‌های شایان توجهی برای مکتب تاریخ حقیقی فراهم آورده است. این مکتب هم‌اکنون حوزه‌های فعالیتش را نیز بسیار گسترده‌تر ساخته. امروزه دیگر هدف این نیست که ادعاهای نادرست "شاهدین عینی " و "بازمانده‌ها " فاش شوند بلکه باید به طریقی مثبت اطلاعات تاریخی، ارگانیک و کامل در مورد هرآنچه ممکن است ارائه شود و انتقادات نیز به همین روش مثبت تبیین شوند.

برای مثال، مسأله "دستور پیشوا " برای نابودی یهودیان اروپا را دیگر نمی‌توان محدود به اثبات عدم وجود چنین دستور کتبی نمود. تنها در صورتی که این مسأله در متن کاملش بررسی شود می‌توان به عمیق‌ترین معنای آن پی برد.

ادعا می‌شود که در ژوئن 1941 هیملر "دستور پیشوا " را به هاس (Hoess)، فرمانده اردوگاه آشویتس، فرستاد. بنا بر ادعاها این دستور علیه تمام یهودیان صادر شده بود و هیچ تمایزی بین یهودی‌های سالم و یهودی‌های ناتوان و علیل برقرار نشده بود. اما طبق آنچه هیملر در سال 1942 به ویسلیسنی (Wisliceny) نشان داد این دستور تنها در مورد افراد ناتوان صادر شده بود. تاریخ‌نگاری هولوکاستی مجبور بود نشان دهد که دو "دستور پیشوا " وجود داشتند که در یکی از آنها دستور نابودی همه و در یکی دیگر دستور نابودی بخشی از یهودیان داده شده بود. تاریخ‌نگاران هولوکاستی ادعا می‌کنند که پس از صدور "فرمان پیشوا " در سال 1942، اردوگاه‌های سوبیبور و تربلینکا در ماه‌های می و ژوئن 1942 تأسیس شدند تا به عنوان اردوگاه‌های مرگ تمام یهودیان به کار روند یعنی در این اردوگاه‌ها همه یهودیان، چه سالم و چه ناتوان، کشته می‌شدند. علی‌رغم فرمان دوم، برای ایجاد دو اردوگاه فوق و هم‌چنین اردوگاه‌های چلمنو (Chelmno) و بلزک که قرار بود برای کشتار بدون استثنای همه یهودیان به کار روند باید متنی حاوی "فرمان سوم پیشوا " نیز کشف می‌شد.

علاوه بر این "اولین فرمان پیشوا " در تضاد کامل با سیاست‌های دولت نازی برای مهاجرت (در ابتدا) و اخراج (بعدها) یهودی‌ها قرار دارد. اسناد و مدارک مستدلی در مورد این سیاست‌ها وجود دارد. هیملر در 23 اکتبر 1941، مهاجرت یهودی‌ها را ممنوع ساخت. برنامه ماداداسکار (Madagascar Plan) (انتقال یهودیان اروپای تحت اشغال آلمان به جزیره ماداداسکار بعد از پایان جنگ) در 10 فوریه 1942 لغو گردید. اما کی و چرا سیاست‌های رسمی مهاجرت و اخراج ناگهان لغو شده و با سیاست نابودی و کشتار جایگزین شدند؟

همانگونه که قبلا نیز گفتم مهمترین مشکل پیش روی مکتب تاریخ حقیقی در آینده از مسائل تاریخ‌نگارانه ناشی نخواهد شد بلکه موضوعی سیاسی و ایدئولوژیکی خواهد بود، تا جایی که حتی تردیدناپذیرترین مستدلات تاریخی نیز بدون تأثیر باقی مانده‌اند. بدون شک، هدف ما این نیست که با استفده ابزاری "هولوکاست " بوسیله صهیونیست‌ها بجنگیم بلکه وظیفه داریم حقایق تاریخی را آشکار سازیم، بدین جهت باید مثل قبل به موضوع از منظر کاملا تاریخی بپردازیم.

منبع : خبرگزاری فارس

This document was created with Win2PDF available at http://www.daneprairie.com.
The unregistered version of Win2PDF is for evaluation or non-commercial use only.